

ویژگی‌های پیامبر اعظم ﷺ و اخلاق انسانی آن حضرت

سید هاشم رسولی محلاتی *

چکیده:

حسن خلق لازمه انسان پاک و سالمی است که از نظر خلقت و فطرت اصلی، پاک خلق شده است و مکارم اخلاق چیزی برتر و بالاتر از محاسن اخلاقی است. در این نوشتار مفهوم محاسن اخلاقی و مکارم اخلاقی تبیین می‌گردد. این دو واژه هر چند به جای یکدیگر نیز استعمال می‌شوند اما در مفهوم دقیق آن تفاوت‌هایی وجود دارد؛ مکارم اخلاق آن حد اعلای خلق نیک است که آن را «کرامت نفس» یا «خلق کریمانه» می‌نامند. در بخش پایانی مقاله نمونه‌هایی از رفتار کریمانه پیامبر اعظم تجزیه و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: حسن خلق، مکارم اخلاق، پیامبر اعظم، اخلاق انسانی.

منظور از اخلاق انسانی در این مقاله همان مکارم اخلاقی است که خود آن بزرگوار فرمود: «إِنَّمَا يُعِشْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ جز این نیست که من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم» (مجلسی، ج ۷۱، ص ۴۲۰).

و یا در جایی دیگر فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِهَا، وَإِنَّ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ أَنْ يَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَ يُعْطَى مِنْ حَرَمِهِ، وَ يَصِلَ مَنْ قَطَعَهُ، وَ أَنْ يَعُودَ مَنْ لَا يَعُودُ؛ بر شما باد به مکارم اخلاق که به راستی خدا مرا به آن مبعوث فرموده، و از مکارم اخلاق است که بگذرد از کسی که از او بریده، و بازگردد به سوی کسی که او را محروم کرده و پیوند کند به کسی که از او بریده، و بازگردد به سوی کسی که به نزدش بازنگردد. (هندی، ج ۳، ح ۵۲۱۷ و طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۳۳).

این که مکارم اخلاق و اخلاق انسانی چیست و با حسن خلق چه فرقی دارد، باید گفت:

* نویسنده و پژوهشگر.

.. مکارم جمع «مکرمة» است، و مکرمة به اعتبار ریشه لغت آن که «کرم» باشد معمولاً به کار نیکی گفته می‌شود که نوعی گذشت و بزرگواری در آن باشد، و به تعبیر دیگر، فوق العادگی داشته باشد، چنان‌چه به کارهای خارق العاده و معجزه گونه‌ای که از بزرگان صادر می‌شود «کرامت» گویند. راغب در مفردات می‌گوید: کرم گفته نشود جز در کارهای نیکویی که بزرگ و فوق العاده باشد، و هر چیزی که در باب خود شرافت و بزرگی داشته باشد به «کرم» توصیف شود.

و به این ترتیب مکارم اخلاق چیزی بالاتر و برتر از محاسن اخلاقی است، اگرچه گاهی در روایات به جای یک‌دیگر استعمال شده است.

ولی محاسن اخلاق و حسن خلق، به حد اعتدال و متوسط اخلاقی گفته می‌شود که معمولاً باید در افراد تربیت یافته وجود داشته باشد.

از این رو در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ لَا يُنَزَعُ إِلَّا مِنْ وَلَدٍ حَيْضَةٍ أَوْ وَلَدٍ زَنْتَةٍ؛ حسن خلق لازمه انسان پاک و سالمی است که از نظر خلقت و فطرت اصلی پاک خلق شده باشد... و از کسی جز زائیده حیض یا زناگرفته نشود» (هندی، پیشین، ح ۵۱۳۶).

شاید به همین دلیل است که در روایات برای «خلق حسن» مراتبی ذکر شده و هر کس خلق بهتری داشته باشد از ثواب بیشتری بهره‌مند خواهد شد؛ «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا؛ کامل‌ترین مؤمنان از نظر ایمان کسی است که خلقش نیکوتر باشد» (مجلسی، پیشین، ص ۳۸۹).

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ به راستی که از محبوب‌ترین شما نزد من کسی است که خلقش نیکوتر باشد» (هندی، پیشین، ح ۵۱۵۴ و ۵۱۷۱).

«خَيْرُكُمْ إِسْلَامًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ بهترین شما از نظر دارا بودن دین اسلام کسی است که خلقش نیکوتر باشد» (پیشین).

اما مکارم اخلاق، آن حد اعلائی خلق نیک است که نام آن را باید «کرامت نفس» و «خلق کریمانه و بزرگوانه و قهرمانانه» و امثال آن گذاشت. در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «أَحْسَنُ الْأَخْلَاقِ مَا حَمَلَتْ عَلَى الْمَكَارِمِ؛ بهترین اخلاق آن است که تو را به مکارم وادارد» (شرالحکم، ج ۲، ص ۴۶۲).

به عنوان مثال، یکی از محاسن اخلاقی احسان و نیکی کردن به دیگران است، که دارای مراتبی می‌باشد؛ گاهی کسی به دیگری نیکی می‌کند و وظیفه اسلامی و انسانی و عرفی آن فرد آن است که در برابر احسان او به او احسان کند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن/۶۰).

در وصیت‌نامه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم که قسمتی از آن را مرحوم کلینی رحمته الله در اصول کافی روایت کرده و تمامی آن را علی بن شعبه در تحف العقول نقل کرده، فراز جالبی است که می‌فرماید: «یا هِشامُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» جَرَتْ فِي الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ وَ الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ، مَنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلَيْهِ أَنْ يُكَافِيَءَ بِهِ، وَ لَيْسَتْ الْمُكَافَأَةُ أَنْ تَبْضَعَ كَمَا صَنَعَ حَتَّى تَرَى فَضْلَكَ، فَإِنْ صَنَعْتَ كَمَا صَنَعَ فَلَهُ الْفَضْلُ بِالْإِبْتِدَاءِ؛ اِی هِشَامُ! این که خدای عز و جل فرموده: «آیا پاداش نیکی جز نیکی است» مطلبی است که در مورد مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار جریان دارد [و یک وظیفه همگانی است] که هرکس به کسی خیری رسانید براو است که مکافات آن را دهد [و معامله به مثل کند] و مکافات به این نیست که همانند او کاری انجام دهی تا آن که بخواهی برتری خود را در پاداش ببینی، و گرنه اگر تو همانند او عمل کردی او به خاطر این که آغاز [به کار خیر] کرده بر تو فضیلت و برتری دارد» (ابن شعبه، ص ۳۵۹).

و گاهی کسی به دیگری نیکی و احسانی نکرده، ولی وظیفه اخلاقی و انسانی او حکم می‌کند که بدون سابقه قبلی به او احسان نماید و اگر مشکلی دارد درصدد رفع آن برآید و یا اگر نیازی دارد در صورت امکان، نیاز او را برطرف نماید. و به طور کلی این احساس در هر انسانی هست که اگر افتاده‌ای را ببیند از او دستگیری می‌کند. به گفته سعدی:

بسی آدم اعضای یک‌دیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

اما از اینها بالاتر، که به مرحله مکرمات اخلاقی و کرامت نفس می‌رسد و مکارم اخلاقی نام دارد و می‌توان آن را یک عمل قهرمانانه نامید آن است که کسی به دیگری بدی کرده و او را آزار دهد و او در حالی که می‌تواند مقابله به مثل و قصاص کند، اما به جای بدی، به او احسان کند و نه تنها انتقام نگرفته و مقابله و قصاص نکند، که از او بگذرد و بدی او را با نیکی پاسخ دهد و به تعبیر قرآن کریم:

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ». (مؤمن ۹۶).

شاعر می‌گوید:

بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی «احسن الی من اساء»

و یا شاعری دیگر می‌گوید:

هیچ دانی که چیست غایت حلم
هر که زهرت دهد شکر بخشش
کس میباید از درخت سایه فکن
هر که سنگت زند ثمر بخشش

هر که بخرا شدت جگر به جفا - هم چو کان کریم در بخشش
 از صدف یادگیر نکته حلم آن که بُرزد سرت گهر بخشش
 از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «العَفْوُ تاجُ المَکَارِمِ؛ عفو و گذشت تاج همه مکارم است» (غررالحکم، ج ۱، ص ۱۴۰).

و شاید آیات زیر که در سوره مبارکه شوری است شاهد خوبی برای آن چه گفتیم باشد، ضمن آن که پاداش کرامت اخلاقی را نیز پاداشی که فوق آن متصور نیست بیان فرموده است. خداوند در سوره مزبور ضمن بیان نشانه‌های مردمان با ایمانی که به پروردگارشان توکل می‌کنند، فرموده: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ * وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَ لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ... * وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ و آنها که چون ستمی به آنها رسد انتقام گیرند، کیفر بدی بدی است همانند آن، و هرکس عفو کند و اصلاح کند پاداشش به عهده خدا است، که خداوند به راستی ستم‌کاران را دوست نمی‌دارد، و هرکس پس از ستم دیدن انتقام گیرد راه تعرضی بر او نیست... و کسی که صبر کند و چشم پوشی کند این به راستی از کارهای بزرگ و قهرمانانه است» (شوری / ۳۹-۴۳).

از این آیه چند مطلب استفاده می‌شود:

- ۱- ستم‌دیده حق انتقام دارد؛ زیرا کیفر بدی به حسب معمول بدی است...
- ۲- اما اگر عفو کند و به دنبال آن اصلاح نماید (یعنی آثار بدی و ستم را هم در ظاهر و هم باطن از میان ببرد) پاداشش بر خدا است (که حدّ و مرزی ندارد).
- ۳- اگر ستم‌دیده خواست انتقام بگیرد و معامله به مثل کند کسی حق تعرض پراو ندارد... اما اگر صبر پیشه ساخت و گذشت کرد، کاری بزرگ و قهرمانانه کرده است.

استاد بزرگوار شهید مطهری علیه السلام در کتاب نفیس فلسفه اخلاق خود در ذیل بحث «فعل طبیعی و فعل اخلاقی» تحقیق جالبی درباره معنای مکارم اخلاق دارد و قسمتی از دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه را در این باره نقل کرده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَدِّدْ لِي أَعْرَاضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنَّصِيحِ؛ پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمد و به من توفیق ده که معارضه کنم به نصیحت با آن کسانی که با من به ظاهر دوستی می‌کنند، ولی در واقع می‌خواهند با من بدی و دغلی کنند».

«وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ؛ خدایا! به من توفیق ده که جزا بدهم آن کسانی را که مرا رها کرده‌اند و سراغ من نمی‌آیند به احسان و نیکی».

«وَأُثِيبَ مَنْ حَزَمَنِي بِالْبَدْلِ؛ خدایا! به من توفیق ده که پاداش بدهم آن کسانی را که مرا محروم کرده‌اند به این که من به آنها بخشش کنم».

«وَأُكَافَى مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ؛ خدایا! به من توفیق ده که مکافات کنم هر کس که با من قطع صلّه رحم یا قطع صلّه مودت می‌کند، به این که من پیوند کنم».

«وَأُخَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ؛ خدایا! به من توفیق ده که مخالفت کنم با آن کسانی که از من غیبت می‌کنند و پشت سر من از من بدگویی می‌کنند به این که پشت سر آنها همیشه نیکی آنها را بگویم».

«وَأَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَ أُغْضِي عَنِ الشَّيْئَةِ؛ خدایا! به من توفیق ده که نیکی‌های مردم را سپاسگزار باشم و از بدی‌های مردم چشم‌پوشم» (صحیفه سجادیه، ص ۶۹).

سپس از خواجه عبدالله انصاری که مرد عارف و وارسته‌ای بوده، این جمله را نقل کرده که گفته است:

«بدی را بدی کردن سگاری است، نیکی را نیکی کردن خرکاری است، بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است».

و شاهد بر آنچه گفته شد حدیث‌های زیر است که مرحوم کلینی در اصول کافی یکی را از ابوحزمه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده: «ثَلَاثٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلُمُ إِذَا جَهِلَ عَلَيْكَ؛ امام صادق علیه السلام فرمود: سه چیز از صفات خوب دنیا و آخرت است: گذشتن از کسی که به تو ستم کرده و پیوست با آن که از تو بریده و بردباری زمانی که با تو نادانی کند».

و دیگر، حدیث‌هایی است که در این مورد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حُطْبَتِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ الْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ، وَ إِعْطَاءُ مَنْ حَزَمَكَ؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین اخلاق دنیا و آخرت را به شما خبر ندهم؟ گذشتن از کسی که به تو ستم کرده و پیوستن با کسی که از تو بریده و نیکی با کسی که به تو بدی کرده و بخشیدن به کسی که تو را محروم ساخته».

۱- استاد در شرح این جمله می‌گوید:

اگر کسی بدی کند و انسان هم در برابر او بدی کند، این سگ رفتاری است، زیرا اگر سگی، سگ دیگری را گاز بگیرد، این یکی هم او را گاز می‌گیرد، نیکی با نیکی کردن خرکاری است، اگر کسی به انسان نیکی کند و انسان هم در مقابل او نیکی کند این کار مهمی نیست، زیرا یک الاغ وقتی که شانه یک الاغ دیگر را می‌خاراند، او هم فوراً شانه این یکی را می‌خاراند، بدی را نیکی کردن کار خواجه است. (مطهری، ص ۲۱).

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَلَا أُدَلُّكُمْ عَلَى خَيْرِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَآخِرَتِهَا؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَتْكَ، وَ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ؛ رَسُولُ خَدَائِكَ» فرمود: شما را به بهترین اخلاق دنیا و آخرت رهبری نکنم؟ پیوستن به کسی که از تو بریده و بخشیدن به کسی که محرومت ساخته و گذشتن از کسی که بتو ستم کرده».

قبل از ورود به بحث، تذکر این مطلب نیز لازم است که به راستی قلم از بیان ویژگی اخلاق پیامبر بزرگواری که خداوند در وصف او فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ». (اصول کافی، کتاب الایمان، باب حسن الخلق) عاجز و ناتوان است و آن چه در ذیل می آید قطره ای از دریای محاسن و مکارم اخلاق او است که خداوند در جای دیگری از قرآن کریم درباره او می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ». (انبیاء/۱۰۷).

به گفته مرحوم محدث قمی رحمته الله، ذکر اخلاق و اوصاف شریفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگارش دادن بدان ماند که کسی آب دریا را به پیمانه در آورد و یا بخواهد چرم آفتاب را از روزنه خانه به کوشک خویش در آورد...

ولی به گفته شاعر:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

اینک نمونه هایی از زندگانی پرافتخار و رفتار آموزنده آن بزرگوار بیان می گردد:

سال هشتم هجرت سال پرحادثه و پیروزمندانه ای برای اسلام و مسلمین بود و بزرگ ترین پایگاه مشرکان و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یعنی شهر مکه، به دست مسلمانان فتح شد و پس از آن اسلام به سرعت در جزیره العرب گسترش یافته و سراسر آن جا را گرفت.

روزی که مکه فتح شد لشکر اسلام به چهار گروه تقسیم شده بود و از چهارسو وارد شهر شده و خود را به کنار مسجد الحرام رساند. رهبر عالی قدر اسلام نیز پس از آن که سر و صورت را از گرد راه شست و غسل کرد از خیمه مخصوص بیرون آمد و سوار بر شتر شده به سمت مسجد الحرام حرکت کرد، شهر مکه که روزی تمام نیروی خود را برای مبارزه با دعوت الهی پیغمبر اسلام و در هم کوبیدن ندای مقدس آن بزرگوار به کار گرفته بود، اکنون سکوتی توأم با خضوع و ترس به خود گرفته بود و مردم از شکاف درهای خانه و گروهی از بالای کوهها آن همه عظمت و شکوه نواده عبدالمطلب و پیامبر بزرگوار اسلام را مشاهده می کردند.

پیغمبر نیز خاطرات تلخ و تمسخرها و تکذیب هایی را که در این شهر از دست مشرکان و

بت پرستان در طول سیزده سال دیده بود از نظر می‌گذراند و از این همه نعمت و قدرت که خدای تعالی به او ارزانی داشته بود با دل و زبان سپاسگزاری می‌کرد و گاهی هم اشک شوق در دیدگان حق بینش حلقه می‌زد و کوچه‌های مکه را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشت و به سوی خانه کعبه پیش می‌رفت.

لشکر اسلام آماده شد تا در رکاب پیشوای عالی قدر و آسمانی خود مراسم طواف خانه کعبه را انجام دهد، و برای ورود آن حضرت راه باز می‌کردند. پیغمبر اسلام در حالی که مهار شترش در دست محمد بن مسلمه بود طواف کرد و پس از استلام حجر شروع به پایین آوردن بت‌های آویخته شده بر دیوار کعبه نمود و به علی رضی الله عنه دستور داد پا بر شانه او بگذارد و بت‌ها را به زیر افکند. در سیره حلبیه و بسیاری از کتاب‌های شیعه و اهل سنت آمده که از علی رضی الله عنه پرسیدند: هنگامی که برشانه پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا رفتی خود را چگونه دیدی؟ فرمود: چنان دیدم که اگر می‌خواستم ستاره ثریا را در دست بگیریم می‌توانستیم. آن گاه از عثمان بن طلحه که کلیددار کعبه بود خواست تا در خانه را بگشاید، سپس وارد خانه کعبه شد و تصویرهایی را که مشرکین از پیغمبران و فرشتگان ساخته و در کعبه آویخته بودند با چوب‌دستی خود بر زمین ریخت و این آیه را تلاوت کرد:

«قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا؛ بگو حق آمد و باطل نابود شد که به راستی باطل

نابود شدنی است.»

مشرکان مکه و سرکردگان و سخنوران آنها مانند ابوسفیان و شهیل بن عمرو و دیگران در کنار مسجد الحرام صف کشیده بودند و با خود فکر می‌کردند اکنون که پیغمبر اسلام مکه را فتح کرده پاسخ آن همه شکنجه‌ها و تهمت و افتراها و تمسخرهای آنان را چگونه خواهد داد و چه تصمیمی درباره آنها خواهد گرفت.

کسانی که هنوز محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت نشناخته بودند و او را پیامبر الهی نمی‌دانستند و بزرگواری و خلق و خوی بزرگوارانه و کریمانه او را نشنیده و ندیده بودند حق داشتند وحشت و اضطراب داشته باشند؛ زیرا اگر آن روز پیغمبر بزرگوار اسلام مانند سرداران فاتح دیگری که آنها سابقه‌شان را داشتند و از خلق و خوی انسانی بهره‌ای نگرفته بودند با گفتن یک جمله «الْقَتْل» و یا «الْأَشْر» و یا «الْأَشْر» فرمان قتل و یا غارت و اسارت آنها را صادر می‌کرد، مردی از قریش زنده و خانه‌ای بر جای نمی‌ماند، اما نمی‌دانستند که او به تعبیر قرآن کریم «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» است، و در هنگام اقتدار و پیروزی مغرور قدرت نشده و تحت تأثیر هوا و هوس‌های شخصی و نفسانی قرار نخواهد گرفت.

لحظه‌های پراضطراب و تاریخی آن روز برای آنان به کندی گذشت و انتظار به پایان رسید و صدای روح افزای فاتح مکه در فضا طنین انداز شد و باهمان جمله ای که بیست سال پیش دعوت آسمانی خود را با آن آغاز کرده بود، فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَذَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَ تَصَرَّ عِبْدُهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَخَذَهُ؛ معبودی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد، وعده‌اش راست درآمد و بنده اش را نصرت و یاری داد و احزاب را به تنهایی منهزم ساخت...».

آن گاه برای آن که خیال قرشیان را از انتقام مسلمانان از آنها راحت نماید، آنها را مخاطب ساخته و فرمود: «مَاذَا تَقُولُونَ وَ مَاذَا تَطْتُونُ؟ آیا [درباره من] چه می‌گویید و چه فکر می‌کنید؟»

قرشیان که سخت تحت تأثیر قدرت و شوکت پیامبر اسلام قرار گرفته بودند با زبان تضرع گفتند: «نَقُولُ خَيْرًا وَ نَطْلُ خَيْرًا، أَخُ كَرِيمٌ وَأَبْنُ أَخِي كَرِيمٌ وَ قَدْ قَدَزْتُ؛ ماجز خیر و خوبی درباره تو چیزی نمی‌گوییم و جز خیر و نیکی گمانی به تو نمی‌بریم! تو برادری مهربان و کریم هستی و برادرزاده (و فامیل) بزرگوار مایی که اکنون همه گونه قدرتی هم داری!»

رسول خدا ﷺ با ذکر چند جمله نگرانی آنها را برطرف کرد و فرمان عفو عمومی آنان را صادر فرمود، و به آنها گفت: «فَإِنِّي أَقُولُ لَكُمْ مَا قَالِ أَخِي يُوسُفُ: لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ؛ من همانی را به شما می‌گویم که برادرم یوسف [هنگامی که برادرانش او را شناختند] گفت: امروز ملامتی بر شما نیست خدایتان بیامرزد که او مهربان‌ترین مهربانان است.»

و سپس افزود:

«به راستی که شما بد مردمانی بودید که پیغمبر خود را تکذیب کردید و او را از شهر و دیار خود آواره ساختید و به این راضی نشدید تا آن‌جا که در بلاد دیگر هم به جنگ من آمدید.»

این سخنان دوباره برخی دل‌ها را مضطرب ساخت که شاید پیغمبر اسلام به یاد آن همه آزارها و شکنجه‌ها افتاده و بخواهد تلافی کند، اما رسول خدا ﷺ برای رفع این نگرانی بی‌درنگ فرمود: «فَأَذُّ هَبِئًا فَأَنْتُمْ الْطَّلَقَاءُ؛ بروید که همه شما آزادید.»

در تاریخ و روایات آمده است که وقتی رسول خدا این سخنان را گفت، مردم همانند مردگانی که از گورها سر بیرون آورده و آزاد شده‌اند از مسجد الحرام بیرون دویدند، و همین بزرگواری و گذشت شگفت انگیز پیامبر اسلام سبب شد تا بیشتر آنان به دین اسلام در آیند و این آیین مقدس را بپذیرند.

تأیید باقر

سال سوم / شماره یازدهم

سایر ویژگی‌های اخلاقی آن حضرت

آن چه تا این جا بیان شد مربوط به گذشت و اغماض پیامبر ﷺ از آزارهایی بود که در مسیر رسالت خویش از دشمنان و خویشان و بادیه‌نشینان دیده و با خُلق کریمانه از آنها چشم‌پوشی نموده بود. اینک به طور اختصار برخی دیگر از ویژگی‌های اخلاقی آن حضرت بیان می‌شود:

نرم‌خویی و بردباری

یکی از خصوصیات اخلاقی و ویژگی‌های بی نظیر خلق و خوی آن بزرگوار نرم‌خویی و بردباری آن حضرت در برابر درشت‌خویی‌ها و بی ادبی‌ها و جهالت‌های عرب‌های بدوی و مردمان دور از ادب و تمدن و حتی دشمنان کینه توز بود، که خود یکی از عوامل مهم جذب آنان به اسلام و علاقه آنان به رسول خدا بود.

علی رضی الله عنه در حدیثی فرمود: «بِلَيْسِنِ الْجَانِبِ تَأْنِيسُ النَّفُوسِ؛ با نرم‌خویی است که نفوس مردم با انسان انس می‌گیرد» (غررالحکم، ج ۲، ص ۴۱۱).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «... وَعَلَيْكُمْ بِالْإِنَاءَةِ وَاللَّيْنِ، وَ التَّسْرَعِ مِنْ سِلَاحِ الشَّيَاطِينِ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْإِنَاءَةِ وَاللَّيْنِ؛ بر شما یاد به بردباری و نرم‌خویی، و شتاب در برخورد از سلاح‌های شیطان‌ها است و در پیشگاه خداوند چیزی محبوب‌تر از بردباری و نرم‌خویی نیست» (علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۱۰).

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «ان العلم خلیل المؤمن، و الحلم وزیره، والصبر امیر جنوده و الرفق اخوه، واللین والده؛ به راستی که علم و دانش دوست صمیمی مؤمن است، و حلم و بردباری وزیر او و صبر و شکیبایی فرمانده لشکریانش و مدارا کردن و نرمش برادرش و نرم‌خویی پدر او است» (مجلسی، ج ۷۸، ص ۲۴۴).

نرم‌خویی و بردباری آن حضرت از عنایات و الطاف الهی شمرده شده و از پرتو رحمت الهی به او عنایات شده بود، و این امر سبب گرایش و توجه مردم به آن بزرگوار گردید. خداوند در سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْتَضَوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ...؛ از پرتو رحمت خدا بود که برای آنها نرم‌خو شدی و اگر سنگدل و تندخو بودی از دور تو پراکنده می‌شدند، پس از آنها درگذر و برای ایشان از خداوند آمرزش بخواه...» (آل عمران/۱۵۹).

و اینک یکی، دو داستان در این باره:

۱- محدث قمی رحمته الله در کتاب سفینه البحار از انس بن مالک چنین روایت کرده است:

«انس بن مالک می‌گوید: نزد رسول خدا ﷺ بودم و آن حضرت بُردی بر دوش داشت که کناره اش زیر و خشن بود، در این وقت عربی آمد و آن بُرد را به سختی کشید، چنان‌که کناره بُرد در پوست گردن آن حضرت خراشی ایجاد کرد، آن‌گاه گفت: یا محمد! احمل لی علی بعیری هذین من مال الله الذی عندک فانک لاتحمل لی من مالک ولا مال اَبیک؛ ای محمد! بر این دو شتر من از مال خدا که نزد توست بار بگذار که نه از مال توست و نه از مال پدرت...!»

رسول خدا ﷺ سکوت کرد و سپس فرمود: المال مال الله و انا عبده؛ همه مال خداست و من هم بنده او هستم. آن‌گاه فرمود: ای مرد عرب! آیا حاضر به تلافی آن‌چه با من انجام دادی هستی؟ گفت: نه! / فرمود: چرا؟ گفت: «لأنک لا تکافی السیئة بالسیئة؛ زیرا تو کسی نیستی که بدی را با بدی تلافی کنی!»

رسول خدا ﷺ خندید و دستور داد شترانش را یکی جو و دیگری خرما بار کردند و او را روانه کرد. (سفینة البحار، باب حلق).

۲- شیخ صدوق رحمته الله در کتاب امالی از امام هفتم به نقل از امیرالمؤمنین رحمته الله روایت کرده که: «شخصی یهودی چند اشرفی از رسول خدا ﷺ طلب‌کار بود و از آن حضرت مطالبه کرد، رسول خدا ﷺ فرمود: چیزی ندارم که به تو بدهم. مرد یهودی گفت: من هم دست از تو برنمی‌دارم تا طلبم را بپردازم. آن حضرت نیز فرمود: در این صورت من هم پیش تو می‌نشینم. و به این ترتیب پیش آن مرد یهودی نشست تا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را نزد آن یهودی خواند. اصحاب رسول خدا ﷺ نیز که متوجه جریان شده بودند به نزد یهودی آمده و او را تهدید کرده و نهیب می‌زدند. رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمود: با او چکار دارید؟ گفتند: ای رسول خدا! این یهودی تو را بازداشت کرده است؟ فرمود: لم یبعثنی ربی بأن أظلم معاهداً و لا غیره؛ پروردگارم مرا برنیانگیخته تا به کافر هم پیمان یا دیگری ستم کنم.

روز بعد مرد یهودی مسلمان شد و شهادتین را بر زبان جاری کرد و گفت: نیمی از مال خود را نیز در راه خدا دادم. و به رسول خدا ﷺ عرض کرد: به خدا سوگند من این کار را نکردم جز برای آن‌که وصف تو را در تورات بنگرم، زیرا من در تورات وصف تو را این‌گونه دیده‌ام که: «محمد بن عبدالله مولده بمکة و مهاجرة بطیبة، و لیس بفظ و لا غلیظ و بسخّاب و لامتیزین بالفحش و لا قول الخناء، و انا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله...؛ محمد بن عبدالله [پیامبری که] زادگاهش مکة و هجرت‌گاهش طیبه [یشرب] است، تندخو و سخت‌دل نیست، برکسی فریاد نمی‌زند، به فحاشی و بدزبانی خود را نمی‌آلاید، و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدایی، و این مال من است که در اختیار توست تا به آن‌چه خدا نازل فرموده در آن حکم فرمایی...».

خداوند در آخر سوره توبه درباره پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ شما را پیغمبری از خودتان آمد که رنج بردنتان بر او گران است و به شما علاقه دارد و با مؤمنان مهربان و رحیم است، اگر پشت به تو کردند بگو: خدا مرا بس است که خدایی جز او نیست، به او توکل می‌کنم که او پروردگار عرش بزرگ است».

نوع دوستی و رسیدگی به حال بینوایان

۱- شیخ صدوق رحمته الله در کتاب امالی با سند از امام صادق رحمته الله روایت کرده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و مشاهده کرد جامه رسول خدا! کهنه است. پس دوازده درهم به آن حضرت داد که برای خود پیراهنی خریداری کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی رضی الله عنه داد و فرمود: این درهم‌ها را بگیر و برای من جامه ای خریداری کن تا بپوشم. علی رضی الله عنه می‌فرماید: به بازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و نزد رسول خدا بردم، چون به آن نگریست فرمود: یا علی! پیراهن دیگری پیش من محبوب‌تر از این است، بین صاحبش آن را پس می‌گیرد؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمود: بنگر. من نزد صاحب پیراهن رفتم و گفتم: رسول خدا این پیراهن را خوش ندارد و جامه دیگری می‌خواهد، آن را پس بگیر.

آن مرد پیراهن را برداشت و دوازده درهم به من داد و من آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم و آن حضرت به همراه من برخاست و به طرف بازار حرکت کردیم تا پیراهنی بخریم. در راه کنیزی را دید که نشسته و گریه می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله علت ناراحتی او را جویا شد. گفت: ای رسول خدا! خاندان من چهار درهم به من داده بودند تا برای ایشان چیزی بخرم اما پول گم شده و من جرأت ندارم دست خالی به خانه بازگردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار درهم از آن پول را به کنیزک داد و فرمود: به سوی کسانت بازگرد. سپس به راه افتاد و به بازار رفت و پیراهنی به چهاردرهم خریده آن را پوشید و حمد خدای را به جای آورد و از بازار خارج شد. در این وقت مرد برهنه ای را دید که می‌گوید: مَنْ كَسَانِي كَسَاهُ اللَّهُ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ؟ هر کس مرا بپوشاند خداوند او را از جامه‌های بهشت بپوشاند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن را از تن خود بیرون آورد و به آن مرد پوشانید و دوباره به بازار برگشت و با چهار درهم باقی‌مانده پیراهنی خرید و آن را پوشیده و حمد خدای را به جای آورد و به سوی خانه بازگشت. در راه که می‌آمد، همان کنیزک را دید که سر راه نشسته، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا نزد کسان خود نرفتی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! توقف من در خارج خانه طولانی شده

و می‌ترسم مرا کتک بزنند. حضرت فرمود: برخیز و پیشاپیش من راه بیفت و مرا به خانه کنان خود راهنمایی کن. رسول خدا ﷺ هم‌چنان آمد تا به در خانه آنها رسید و گفت: السلام علیکم یا اهل الدار.

کسی پاسخ آن حضرت را نداد، برای بار دوم سلام کرد، کسی جواب نداد، و برای بار سوم گفتند: علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته.

رسول خدا ﷺ فرمود: چرا بار اول و دوم پاسخم را ندادید؟ گفتند: سلام شما را هر دو بار شنیدیم ولی دوست داشتیم صدای شما را بیشتر بشنویم. رسول خدا ﷺ فرمود: این کنیزک دیر آمده او را مؤاخذه نکنید.

آنها گفتند: یا رسول الله! هی جرّة لممشاک؛ ای رسول خدا! این کنیزک به برکت قدم شما آزاد است. حضرت فرمود: الحمد لله! هیچ دوازده درهمی پربرکت تر از این ندیدم که دو برهنه را پوشانید و برده ای را نیز آزاد کرد.

۲- حمیری در کتاب قرب الاسناد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که سائلی نزد رسول خدا ﷺ آمد و چیزی از او خواست، حضرت فرمود: آیا نزد کسی چیزی نسبه هست که به ما بدهد؟ مردی از قبیله بنی‌الحبلی از انصار برخواست و عرض کرد: ای رسول خدا! نزد من هست. فرمود: به این مرد چهار وسق خرما بده.

آن مرد چهار وسق خرما به سائل داد و پس از آن نزد رسول خدا ﷺ آمده و آن را مطالبه کرد. حضرت فرمود: «انشاءالله انجام خواهد شد...». آن مرد دو بار دیگر آمد و مطالبه کرد و همان پاسخ را شنید تا این‌که برای بار چهارم نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: قد اکثرت یا رسول الله من قول: یکون انشاءالله...؛ ای رسول خدا! تا کی می‌گویند: انشاءالله انجام خواهد شد؟

حضرت خندید و فرمود: کسی هست که مال نسبه نزدش باشد؟ مردی برخاست و گفت: پیش من هست. فرمود: چقدر مال پیش توست؟ عرض کرد: هر چه بخواهی. فرمود: به این مرد هشت وسق خرما بده.

مرد انصاری گفت: طلب من چهار وسق بود. رسول خدا فرمود: و چهار وسق دیگر نیز. صاحب کتاب مزبور به دنبال این روایت، حدیث دیگری نیز از آن حضرت نقل کرده است: «ان رسول الله لم یوزت دیناراً ولا درهماً و لا عبداً ولا ولیدةً و لا لاشاةً ولا بعیراً، ولقد قبض علیه السلام وان درعه مرهونة عند یهودی من یهود المدینه بعشرین من شعیر استلفها نفقة لاهله؛ به راستی که رسول خدا درهم و دینار و بنده و کنیز و گوسفند و شتری به جای نگذارد و روزی که از دنیا رفت زره او

نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو که برای خرجی خانواده اش قرض گرفته بود، در گرو بود».

در پایان به طور اختصار روایاتی از کتاب‌های شیعه و اهل سنت درباره خلق و خوی عظیم آن بزرگوار نقل می‌گردد:

انس بن مالک می‌گوید: «نه سال تمام خدمت‌کاری رسول خدا ﷺ را کردم و در این مدت هرگز به من نگفت: چرا این کار را کردی، و هیچ‌گاه در کاری از من عیب نگرفت...»

در حدیث دیگری می‌گوید:

«ده سال خدمت‌کاری رسول خدا ﷺ را کردم، هرگز به من اُف نگفت...» و یا می‌گوید: «غذای افطار و سحر آن حضرت شربتی بود که گاهی شیر بود و گاهی هم نان ترید می‌کرد و به صورت مایعی درآورده و می‌خورد... و شبی اتفاق افتاد که من غذای مزبور را برای او تهیه کردم ولی غیبت آن حضرت به طول انجامید و من فکر کردم بعضی از اصحاب، آن حضرت را برای افطار دعوت کرده‌اند. غذا را خوردم و چون ساعتی از شب گذشت رسول خدا ﷺ آمد و از یکی از همراهان آن حضرت پرسیدم: آیا رسول خدا ﷺ افطار کرده و کسی او را دعوت کرده بود؟ گفت: نه. من آن شب را با آن چنان اندوهی سپری کردم که جز خدای تعالی کسی نمی‌داند و همه اندوهم برای آن بود که می‌ترسیدم رسول خدا ﷺ به دنبال غذای خود برود و آن را نیابد و من نتوانم جواب بگویم. ولی آن شب گذشت و رسول خدا ﷺ روزه گرفت و تاکنون هم از من درباره آن شب و غذای خود چیزی نپرسیده است.»

در حدیث آمده که آن حضرت در یکی از سفرها دستور داد گوسفندی را ذبح کنند. مردی گفت: «ذبح گوسفند با من»، دیگری گفت: «کندن پوست آن هم به عهده من»، سومی گفت: «طبخ آن هم با من»، رسول خدا ﷺ فرمود: جمع کردن هیزم هم با من.

اصحاب عرض کردند: «ما کار شما را انجام می‌دهیم»، فرمود: «می‌دانم ولی خوش ندارم بر شما امتیازی داشته باشم، زیرا خداوند خوش ندارد بنده خود را ممتاز از دیگران ببیند.» سپس برخاست و به جمع آوری هیزم مشغول شد.

هنگامی که یکی از اصحاب و یارانش با او دیدن می‌کرد از او جدا نمی‌شد تا آن شخص جدا شده و خداحافظی کند و اگر با کسی دست می‌داد دستش را رها نمی‌کرد تا آن شخص رها کند، و چون کسی در محضر او می‌نشست بر نمی‌خواست تا او برخیزد.

مریضان را عیادت می‌کرد، به تشییع جنازه می‌رفت، برالاغ سوار می‌شد، و در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی‌النضیر برالاغی سوار بود که دهانه‌اش و پالانش تکه‌ای از لیف خرما بود.

ابوذر می‌گوید: رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود می‌نشست به گونه‌ای که وقتی ناشناسی

وارد می‌شد [و رسول خدا ﷺ را نمی‌شناخت] نمی‌دانست کدام یک رسول خداست تا این‌که می‌پرسید [کدام یک از شما رسول خداست؟].

در روایت انس بن مالک آمده که مجلس رسول خدا ﷺ حلقه وار بود و بالا و پایین نداشت. جابر می‌گوید هیچ‌گاه از رسول خدا چیزی نخواستند که در پاسخ «نه» بگوید. از عایشه پرسیدند وقتی رسول خدا در خانه تنها می‌شد چه می‌کرد، گفت: «جامه‌اش را می‌دوخت و نعلین خود را وصله می‌زد».

انس می‌گوید: «هرگاه رسول خدا مردی از یارانش را سه روز دیدار نمی‌کرد سراغ او را می‌گرفت و احوالش را می‌پرسید، اگر به سفر رفته و غایب بود برای او دعا می‌کرد و اگر در محل حضور نداشت به دیدارش می‌رفت و اگر بیمار بود عیادتش می‌کرد».

از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خمس لا أدعهنَّ حتی الممات، الا کلَّ علی الحضيض مع العبید، و رکوبی الحمار مؤکفاً، و حلیی العنز بیدی، و لبس الصوف، و التسلیم علی الصبیان لتکون سنَّة من بعدی؛ پنج چیز است که تا هنگام مرگ از آنها دست برندارم: غذا خوردن روی زمین با بردگان، و سوار شدن بر روی الاغی که تنها پلاسی دارد، و دوشیدن بز به دست خودم و پوشیدن جامه پشمین، و سلام بر کودکان تا سنتی باشد پس از من».

هرگز اتفاق نمی‌افتاد که سواره باشد و کسی به همراه او پیاده برود جز آن‌که او را در پشت سر خود سوار می‌کرد و اگر نمی‌پذیرفت که سوار شود به او می‌فرمود: «جلو برو و مرا در فلان جا که می‌خواهی دیدار کن».

از امام باقر علیه السلام روایت شده که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کاری از خانه بیرون رفت و فضل بن عباس را دید و فرمود: «این پسرک را پشت سر من سوار کنید» و چون او را سوار کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود از عقب او را نگه داشت تا او را به مقصد رسانید.

در حجة الوداع اسامة بن زید را در بازگشت از موقف پشت سر خود سوار کرد و هم‌چنین عبدالله بن مسعود و فضل را در ردیف خود سوار کرد. میری در کتاب حیاة الحیوان خود، از حافظ بن منده روایت کرده که گفته است:

کسانی که رسول خدا در ردیف خود بر مرکب سوار کرده (در تاریخ) سی و سه نفر بوده‌اند. بالاخره، سیره‌نویسان درباره او چنین گفته‌اند:

«کان صلی الله علیه و آله فی بیته فی مهنة اهله، یقطع اللحم و یجلس علی الطعام محقرأ... و

یرقع ثوبه، و یخصف نعله و یخدم نفسه، و یقمّ البیت، و یعقل البعیر، و یعلف ناضحه، و یطحن مع الخادم و یعجن معها، و یحمل بضاعته من السوق، و یضع طهوره باللیل بیده، و یجالس الفقراء، و یواکل المساکین و یناولهم بیده، و یاکل الشاة من النوی فی کفه، و یشرب الماء بعد ان سقى اصحابه و قال: ساقی القوم آخر هم شرباً...؛ رسول خدا در خانه در خدمت اهل خانه بود، گوشت خرد می‌کرد، و خیلی افتاده و محقرانه بر سر سفره غذا می‌نشست، و آب وضوی خود را به دست خود می‌نهاد، با فقیران مجالست داشت و با مسکینان غذا می‌خورد و با آنها دست می‌داد، گوسفند، هسته را از میان دست او می‌خورد، و آب را وقتی می‌نوشتید که اصحاب و یاران خود را آب داده باشد و می‌فرمود: ساقی باید آخر بنوشد.

اینک با اشعاری از یکی از شاعران پارسی زبان سخن را به پایان می‌بریم:

جان فدای تو و خلق تو که خلاق جهان
احمدت خواند خداوند احد زان که ندید
زافرینش تو اگر قصد نبودی بودی
به مزاری که زکوی تو نسیمی بوزد
زان تو را خواست یتیم ای پدر عالمیان
ای دُر بحر شرف چون تو یتیم آمده‌ای

روز محشر چو زنی دامن همّت به کمر

خواند با آن عظمت خلق نکوی تو عظیم
فرق دیگر به میان تو و خود جز یک میم
پدر دهر عزب مآدر ایام عقیم
سر بر آرد زلحد رقص کنان عظم رمیم
تا مریبی شود از بهر تو خود حی قدیم
شرف تاج شهان آمده زان دز یتیم
دارد امید شفاعت ز تو شیطان رجیم

منابع و مأخذ

۱- قرآن کریم

۲- آمدی، غررالحکم، مؤسسة الأعلمی، بیروت، چاپ اول، ج ۱ و ۲، ۱۴۰۷.

۳- ابن شعبه، تحف العقول، تحقیق: علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة

المدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴.

۴- شیخ صدوق، علل الشرایع، مكتبة الداوودی، قم، ج ۲.

۵- صحیفه سجادیه، المجمع العالمی لأهل البیت، قم.

۶- طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰.

۷- طبرسی، مجمع البیان، مؤسسة الأعلمی، بیروت، چاپ اول، ج ۱۰، ۱۴۱۵.

- ۸- قمی، سفینه البحار، دار الأسوة، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۶.
- ۹- کلینی، اصول کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سوم، ج ۲.
- ۱۰- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسة الوفا، بیروت، چاپ دوم، ج ۷۱، ۱۴۰۳.
- ۱۱- مطهری، مرتضی، فلسفه اخلاق.
- ۱۲- هندی، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، بیروت، ج ۳، ۱۴۰۹.

